

در وصف "جلال"

تقی دژاکام

(۱) مردی که "جلال آل قلم" شد

جلال آل احمد که این روزها یکصدمین زادروزش را می‌گذرانیم، مردی با توانمندی‌های فراوان بود؛ هم نویسنده بود، هم مترجم، هم داستان‌نویس، هم استاد دانشگاه، هم منتقد ادبی و سینمایی، هم سیاستمدار و فعال حزبی و خلاصه به چندین هنر آراسته بود. اما در روزگاری که او حساسی شهرتی به هم زده بود و ناشران کتاب و صاحبان مجلات و مطبوعات مختلف برای گرفتن مطلب از او سرودست می‌شکستند، او هیچ‌گاه دست‌وپایش را و خودش را گم نکرد و حرمت قلمش را نگه داشت و آن را نه به ثمن بخش که اصلاً به هیچ بهایی، حتی به بهای هوشدن از سوی روشنفکران و هم‌حزبی‌ها و هوادارانش فروخت.

ممکن است اشتباه کنم، اما به نظر نگارنده هیچ نویسنده مشهوری در دوران معاصر به اندازه جلال به "قلم" و "حرمت قلم" توجه نداشته و در این باره قلمفرسایی و سخنرانی نکرده است، حتی یکی از معروفترین رمان‌هایش "نون و القلم" است که شاید بتوان آن را به عنوان نوعی مانیفست و مرامنامه نویسنده مسوول، تراز و آرمانی معرفی کرد.

جلال آل احمد در "نون و القلم" آورده است: «همه حرف‌وسخن‌های عالم از همین سی‌ودو تا حرف درست شده است... می‌خواهم بگویم مبدا یک وقت، این کوره‌سوادى که داری، جلوی چشمت را بگیرد و حق را زیر پا بگذاری. یادت هم باشد که ابزار کار شیطان هم همین سی‌ودو تا حرف است، حکم قتل همه بیگناه‌ها و گناهکارها را هم با همین حروف می‌نویسند.»

شاید تکان‌دهنده‌ترین هشدارهایی که برای یک نویسنده بتوان گفت، همین عباراتی باشد که جلال در این رمان آورده است. اگر نویسنده و روزنامه‌نگار و خبرنگارید، یا مشاغلی از این دست دارید، لطفاً کمی بیشتر از معمول به این عبارات توجه کنید: «همه حرف‌وسخن‌های عالم از همین سی‌ودو تا حرف درست شده است؛ به هر زبان که بنویسی، اصل قضیه فرق نمی‌کند. هر چه فحش و بد و بیراه هست، هر چه کلام مقدس داریم - حتی اسم اعظم خدا - همه‌شان را با همین سی‌ودو تا حرف می‌نویسند. می‌خواهم بگویم مبدا یک وقت، این کوره‌سوادى که داری، جلوی چشمت را بگیرد و حق را زیر پا بگذاری. یادت هم باشد که ابزار کار شیطان هم همین سی‌ودو تا حرف است، حکم قتل همه بیگناه‌ها و گناهکارها را هم با همین حروف می‌نویسند. حالا که این طور است، مبدا قلمت به ناحق بگردد و این حروف در دست تو یا روی کاغذ بشود ابزار کار شیطان.»

در "رساله پولس رسول به کاتبان" هم آورده است: «زینهار تا "کلام" را به خاطر "نان" نفروشی و روح را به خدمت جسم درنیآوری. به هیچ قیمتی - گرچه به گرانی گنج قارون - زرخید انسان مشو. اگر می‌فروشی، همان به که بازوی خود را، اما قلم را هرگز. در کلام خود عزاداران را تسلا باش، ضعفا را پشتوانه و ظالمان را تیغ رو در رو.»

او در جای دیگر این "به هیچ قیمتی" را بیشتر توضیح می‌دهد و نشان می‌دهد که خیلی بالاتر و والاتر از این‌ها می‌اندیشد؛ فروختن قلم برای خیلی خیلی کمتر هم در قاموس او ممنوع است. او می‌گوید: حتی برای اینکه دل کسی را به دست بیاوری هم ننویس، چه رسد که بخواهی که به زبان امروز شهره و سلبریتی و شاخ(!) فضای مجازی بشوی:

«من دست کم خودم می‌دانم که با این قلم جویری تا نکرده‌ام که دل کسی را به دست بیاورم، چه رسد به "وجهت ملی". من زده‌ام و خورده‌ام و با این زدوخورد، دست کم خودم را نیز نگه داشته‌ام؛ بی‌هیچ متنی بر احدی.»

و در "کارنامه سه‌ساله" باز هم در این باره تلنگر می‌زند و مخاطب را به فکر و تأمل وامی‌دارد: «"قلم" این روزها برای ما شده یک سلاح. و با تفنگ اگر بازی کنی، بچه همسایه هم که به تیر اتفاقی‌اش مجروح نشود، کفترهای همسایه که پر خواهند کشید... و بریده باد این دست اگر نداند که این سلاح را کجا به کار باید برد.»

در "غرب‌زدگی" به نقش قلم‌های روشنگر اشاره می‌کند و در این زمینه، با هوشیاری قلم یک مرجع بزرگ تقلید را مثال می‌زند: «می‌بینیم که اسلام چقدر قدرت دارد که با یک قلم میرزای شیرازی، امتیاز تنباکو لغو می‌شود و در اینجاست که غرب خود را در خطر می‌بیند و به خاطر همین، مشروطه را بنا کرد و ضدمشروع نشاند و عده‌ای را سرگرم مقارنات و نجاسات.»

و در "یک چاه و دو چاله" همین شیوه را به عنوان یک دستورالعمل سیاسی-اجتماعی توصیه می‌کند: «در دنیای سیاست و اجتماع، فراوان شده است که این قلم نردبانی شده باشد تا فلان نطربوق از آن به جایی برسد... اما یک نردبان همیشه یک نردبان است و تو که آن را به سینه دیواری نهاده‌ای، می‌توانی پایش را بکشی و آن را که سوار است، به زمین بکوبی.»

جلال این توصیه‌ها و سفارش‌ها را فقط روی کاغذ نیاورد و پشت تریبون مطرح نکرد؛ او در عمل دقیقاً همین‌گونه زیست و عمل کرد و راز اینکه امروز روشنفکران پس از آن همه تجلیل‌ها و بزرگداشت‌ها، به شدت به او می‌تازند، همین است که او با قلم و زبان تیز و صریحش فقط حق گفت، حتی وقتی که اشتباه کرد، و فقط حق گفت وقتی که با صراحت از اشتباهاتش در عرصه دین و سیاست برگشت.

آیا آنچه از او در این یادداشت آمد، کافی نیست که رهبر فرزانه انقلاب او را "جلال آل قلم" بخواند؟ آنجا که نوشت: جلال آل احمد جریان روشنفکری اصیل و مردمی را از غربت درآورد و بهترین سال‌های جوانی‌ام با محبت و ارادت به آن "جلال آل قلم" گذشته است.

امروز، جلال یک الگوی فراموش شده و مغفول در بین بسیاری از نویسندگان و روزنامه‌نگاران و اهل قلم ماست. اتفاقاً رهبر انقلاب در پایان همین متنی که در باره جلال نوشته‌اند، از این بابت گله می‌کنند و می‌نویسند: «مسکوت ماندن جلال، تقصیر شماسست، شمایی که او را می‌شناسید و نسبت به او انگیزه دارید. از طرفی مطهری و طالقانی و شریعتی در این انقلاب، حکم پرچم را داشتند. همیشه بودند. تا آخر بودند. چشم و دل "مردم" (و نه خواص) از آنها پر است. و این همیشه بودن و با مردم بودن، چیز کمی نیست. اگر جلال هم چند سال دیگر می‌ماند... افسوس.»

<https://www.isna.ir/news/1402091107547/%D9%85%D8%B1%D8%AF%DB%8C-%DA%A9%D9%87-%D8%AC%D9%84%D8%A7%D9%84-%D8%A2%D9%84-%D9%82%D9%84%D9%85-%D8%B4%D8%AF>

۲) راز سربلندی جلال چه بود؟

سه- چهار روز دیگر درست یکصدمین سالروز میلاد جلال آل احمد، نویسنده، مترجم، روشنفکر و اندیشمند بزرگ ایرانی است، مردی که اوج و فرودها و به تعبیر بهتر، فرودها و اوج‌های بسیاری را در زندگی تجربه کرد. او در گرداب‌های

بزرگ سیاسی و اجتماعی بزرگی در عمر کوتاه ۴۶ ساله خود وارد شد و شگفت اینکه از همه آن‌ها سربلند و پیروز بیرون آمد. برای کم کسانی دست می‌دهد که هم وارد میدان‌های خطیر متعدد بشوند و هم از همه آن‌ها روسپید بیرون بیایند، و جلال یکی از شاخص‌ترین این آدم‌ها بود.

البته هستند بسیاری که از خوف خراب‌کردن یا خراب‌شدن اصلاً وارد میدان‌های مهم نمی‌شوند و خطر نمی‌کنند. فرقی هم نمی‌کند که روشنفکر باشند، یا مذهبی، سلبریتی باشند، یا مدیر و مسوول، روحانی باشند، یا دانشجو، آن‌ها کُنْج عافیت می‌گزینند و هیچ دیکته‌ای نمی‌نویسند و بهتر بگویم هیچ غلطی نمی‌کنند و در نتیجه، هیچ غلطی هم ندارند! اما جلال این‌گونه نبود. خودش در رمان "نون و القلم" که مانیفست و مرامنامه یک انسان آرمانی و یک روشنفکر تراز است، از قول شخصیت اول کتابش میرزا اسدالله می‌نویسد: «حیف! حیف که این تن بدهکار است. فکر می‌کردم اگر این تن بدهکار نبود، بدهکار این همه نعماتی که حرام می‌کند، چه راحت می‌شد کنار نشست و تماشاچی بود و خیال بافت و به شعر و عرفان پناه برد، اما حیف که جبران این همه نعمت، به سکون ممکن نیست... جبران هر کدام از این نعمت را باید به عمل کرد، نه به سکون. سکون و سکوت جبران هیچ چیزی را نمی‌کنند... نفرت دارم، بدجوری هم دارم. من نفس نفرتم، نفس نفی وضع موجودم، و ناچار بایست نفس قیام هم باشم... وقتی از جای تکان نخوردی، کمترین نتیجه‌اش این است که نجیب می‌مانی، مثل پیرزن‌ها!»

جلال، فرزند یک عالم بزرگ [آیت‌الله سید احمد حسینی طالقانی] و پسرخاله یک مجاهد نستوه [آیت‌الله سید محمود طالقانی] بود؛ اما احساس کرد که شرایط کشور اقتضای اعتراض و کار سیاسی دارد و پرسروصداترین حزب سیاسی وقت [حزب توده] محمل کنش سیاسی جلال شد. اما در همان حزب هم هیچ‌گاه سرسپرده مرکزیت نشد و به هر خطا و اشتباه آن‌ها انتقاد و اعتراض کرد و کار به انشعاب و کناره‌گیری کشید. در همین زمینه این خاطره مشهور و سرشار از غیرت و آزادی او را در جلد دوم کتاب "در خدمت و خیانت روشنفکران" مرور کنید: «روزگاری بود و حزب توده‌ای بود و حرف-وسخنی داشت و انقلابی می‌نمود و ضد استعمار حرف می‌زد و مدافع کارگران و دهقانان بود و چه دعوی‌های دیگر و چه شوری انگیزته بود و ما جوان بودیم و نمی‌دانستیم که سر نخ دست کیست و جوانیمان را می‌فرسودیم و تجربه می‌اندوختیم. برای خود من، "اما" روزی شروع شد که مأمور انتظامات یکی از تظاهرات حزبی بودم که به نفع مأموریت "کافتا رادزه" برای گرفتن [امتیاز] نفت شمال راه انداخته بودیم [پنجم آبان ۱۳۲۳]. از در حزب (خیابان فردوسی) تا چهارراه مخبرالدوله با بازوبند "انتظامات" چه فخرها که به خلق نفروختیم، اما اول شاه‌آباد چشمم افتاد به کامیون‌های روسی پر از سرباز که ناظر و حامی تظاهر ما، کنار خیابان صف کشیده بودند که یک‌مرتبه جا خوردم و چنان خجالت کشیدم که تپیدم توی کوچه سید هاشم و بازوبند را سوت کردم!»

او در حوزه دین هم وارد شد و حتی مدتی به نجف و حوزه علمیه نجف رفت و طلبگی کرد و پای درس بزرگان وقت نشست، اما به مرور نسبت به برخی موضوعات مسأله‌دار شد و از آنجا و آن‌ها هم کناره گرفت تا اینکه با بزرگمردی، چون آقا روح‌الله خمینی آشنا شد و دین را و تعالی دین را در چهره و مرام او یافت و مریدش شد و دوباره به واجبات دین التزام پیدا کرد و به نمازخواندن برگشت و به حج رفت و آن نامه نغز سیاسی-عاشقانه را از مکه برای امام نوشت: «آیت‌الله! وقتی خبر خوش آزادی آن حضرت، تهران را به شادی واداشت، فقرا منتظرالپرواز (!) بودند به سمت بیت‌الله. این است که

(۱) تعبیر و نسبت "پسرخالگی" بین جلال آل احمد با مرحوم سید محمود طالقانی درست نیست، یعنی این دو نفر پسرخاله به معنای واقعی‌اش نبودند، همچنانکه پسرعموی واقعی هم که بیشتر گفته می‌شود، نبودند، ولی چون بیشتر سادات طالقان از نوادگان حضرت امام محمدباقر(ع) می‌باشند، لذا عرفاً همه آنها همدیگر را با عنوان "پسرعمو" و "دخترعمو" خطاب می‌کنند، بدون اینکه واقعاً پسرعمو یا دخترعموی حقیقی باشند. (م.ح. دانایی)

فرصت دست‌بوسی مجدد نشد. اما این جا دو- سه خبر اتفاق افتاده و شنیده شده که دیدم اگر آن‌ها را وسیله‌ای کنم برای عرض سلامی بد نیست... خواستم این دو خبر را داده باشم... دیگر اینکه [کتاب] "غرب‌زدگی" را در تهران قصد تجدید چاپ کرده بودم با اصلاحات فراوان. زیر چاپ جمعش کردند و ناشر محترم متضرر شد. فدای سر شما. دیگر اینکه طرح دیگری در دست داشتم که تمام شد و آدم، در باره نقش روشنفکران میان روحانیت و سلطنت، و توضیح اینکه چرا این حضرات همیشه در آخرین دقایق، طرف سلطنت را گرفته‌اند و نمی‌بایست. اگر عمری بود و برگشتیم، تماش خواهم کرد و به حضرتتان خواهم فرستاد. علل تاریخی و روحی قضیه را گمان می‌کنم نشان داده باشم. مقدماتش در "غرب‌زدگی" ناقص چاپ اول آمده...»

بدین ترتیب است که جلال از واردشدن به هیچ میدانی نترسید و در تک‌تک آن‌ها درست و هوشمندانه و با بینش عمیق موضع گرفت و اعتراض کرد و مناسبات را به هم زد و بیرون آمد و سر آخر هم به درست‌ترین موضع حق پایبند ماند تا زمان مرگ زودرس و تلخش.

* * *

اول سال هم نوشتیم که خیلی دوست داشتم امسال به مناسبت صدمین زادروز جلال، از لحاظ فرهنگی بیشتر به او پرداخته می‌شد، که متأسفانه نشد! اما خیلی دوست دارم در همین ماه‌های باقیمانده از سال خورشیدی جاری، به این وجه از زندگی جلال بیشتر و عمیق‌تر پرداخته شود که در جلال چه بود که در هر میدانی که وارد شد، بر خلاف بسیاری از دوستان و همراهانش، سربلند بیرون آمد؟ اگر به این سؤال خوب و دقیق پاسخ دهیم، هم می‌توانیم بفهمیم کسانی که امروز خراب شدند- از سوپرانقلابی‌های پشیمان تا روحانیان واداده تا شهره‌های بند به آب‌داده- چه چیز یا چیزهایی نداشتند که به این فلاکت امروز افتادند و در عین حال، تابلویی است در جلوی روی همه ما تا بدانیم با داشتن چه چیز یا چیزهایی می‌توان در راه حق، پایدار و ثابت‌قدم باقی ماند و منحرف و پشیمان نشد و روسپید ماند؟ به نظر شما، آیا رسانه‌های ما به این موضوع جالب و مبتلابه خواهند پرداخت؟

<https://www.isna.ir/news/1402090603600/%D8%B1%D8%A7%D8%B2-%D8%B3%D8%B1%D8%A8%D9%84%D9%86%D8%AF%DB%8C-%D8%AC%D9%84%D8%A7%D9%84-%DA%86%D9%87-%D8%A8%D9%88%D8%AF>

<https://www.javanonline.ir/fa/news/1150242/%DB%8C%DA%A9-%D9%86%D8%A7%D9%85%DA%AF%D8%B0%D8%A7%D8%B1%DB%8C-%D9%81%D8%B1%D9%87%D9%86%DA%AF%DB%8C-%D8%A8%D8%B1%D8%A7%DB%8C-%D8%B3%D8%A7%D9%84-%D8%AC%D8%AF%DB%8C%D8%AF%D8%B3%D8%A7%D9%84-%D8%AC%D9%84%D8%A7%D9%84>